

## سیر و سلوک از منظر اقبال لاهوری

سرگل زایی، محمد

در آثار عارفان فرآیند کمال یافتن شخص سالک، به سفری تشبیه شده که تمام مؤلفه‌های یک مسافرت طبیعی در آن لحاظ شده است، «مسافر» همان ذات سالک است، «مبدأ»، «انانیت یا خودخواهی او و «مقصد»، «خدا یا حقیقت است. «راه سفر»، طریقت و «توشه راه»، شریعت یا اعمال شرعی است. این تحولات روحانی به دو بخش مقامات و احوال تقسیم شده‌اند که مقامات مراتب و درجات اکتسابی و زوال‌ناپذیر شخصیت سالک است، و احوال ورود کیفیتهای موهوبی خداوند بدون تصرفات اختیاری در روح شخص سالک در منابع تصوف، تقسیم‌بندیهای متفاوتی از مراحل مختلف مقامات و احوال به وسیله صوفیان صورت گرفته است.

ابونصر سراج طوسی مقامات را اینگونه تعریف می‌کند: «فان قيل ما معنى المقامات يقال معناه مقام العبد بين يدى الله عز و جل فيما يقام فيه من العبادات و المجاهدات و الرياضات و الانقطاع الى الله عز و جل... و المقامات مثل التوبة و الورع و الزهد و الفقر و الصبر و الرضا و التوكل». (۱) معنی مقامات، ایستادن در برابر خداوند با انجام عبادتها و مجاهدات و ریاضتها و بریدن از اغیار و پیوستن به خداوند عز و جل است؛ مقامات عبارتند از توبه و ورع و زهد و فقر و صبر و رضا و توکل.

وی در معنی و مرتبه احوال می‌نویسند: «و اما معنى الاحوال ما يحل بالقلوب او تحل به القلوب من صفاء الاذكار و ليس الحال من طريق المجاهدات و العبادات و الرياضات... و هي مثل المراقبة و القرب و المحبة و الخوف و الرجاء و الشوق و الانس و الاطمئنة و المشاهدة و اليقين». (۲) مفهوم احوال آن چیزی است که بر قلب وارد می‌شود و یا قلوب بوسیله اذکار بدان زیور می‌یابند و حال، از طریق مجاهدتها و عبادات و ریاضات بدست نمی‌آید... که عبارتند از مراقبه، قرب، محبت، خوف، رجاء، شوق، انس، اطمینان، مشاهده و یقین.

از منظر عطار نیشابوری سسیر و سلوک و رسیدن به حقیقت با گذر از هفت وادی طلب، عشق، معرفت، استغناء، توحید، حیرت و فقر و فنا میسر است.

هست وادی طلب آغاز کار وادی عشق است زان پس، بی‌کنار

پس سیم وادیست از آن معرفت هست چارم وادی استغنا صفت

هست پنجم وادی توحید پاک پس ششم وادی حیرت صعبناک

هفتمین وادی فقر است و فنا بعد از این وادی روش نبود ترا (۳)

شیخ ابوالقاسم قشیری در «رساله قشیری» مقام را مرتبه‌ای می‌داند که با جد و جهد و ریاضت سالک بدست آمده و ترتیب آن مهم است، و حال را معنی‌ای که از وجود خداوند حاصل می‌شود. وی حال را ناپایدار و مقام را پایدار معرفی می‌کند:

«و مقام آن بود که بنده بمنزالت، متحقق گردد بدو، به لونی از طلب و جهد و تکلف، و مقام هر کسی جای ایستادن او بود بدان نزدیکی و آنچه به ریاضت بیاید و شرط، آن بود کی از این مقام بدیگر نیارد، تا حکم این مقام تمام بجای نیارد و از بهر آنک هر کرا قناعت نبود توکل وی درست نیاید. و هر کرا توکل نبود تسلیم وی درست نیاید... حال نزدیک قوم، معنی‌ایست کی بر دل درآید بی‌آنک، ایشانرا اندر وی، اثری باشد و کسبی، و آن از شادی بود، یا از اندوهی، یا بسطی، یا قبضی، یا شوقی، یا هیبتی، یا جنبشی. احوال عطا بود و مقام کسب و احوال، از عین جود بود، و مقامات از بذل مجهود، و صاحب مقام، اندر مقام خویش، متمکن بود، و صاحب حال برتر می‌شود». (۴)

میرچا الیاده در باب مقامات و علت طراحی آن از سوی صوفیان می‌نویسد: «بهر حال، تحت فشار علما [یعنی] کسانی که هر گونه اعتبار خارجی تجربه صوفی را انکار می‌کنند، صوفیان نظریه‌ای از موافق روحانی (مقامات) را که مرشدان بطور متوالی از میان خط سیر روحانیشان (سلوک)، کسب می‌کنند، ضابطه‌مندی کردند. این مقامات مانند [مراحل] هر تجربه دیگری مشخصند. با وجودی که مکاتب مختلف (صوفیه) در فهرست این مقامات اختلاف نظر دارند، معمولاً آنها را بر طبق سیاهه زیر بر می‌شمارند: کنارگیری از دنیا (زهد)، شکیبائی (صبر)، سپاسگزاری بر آنچه خدا می‌دهد (شکر)، دوستی (حب) و خوش بودن بدانچه خدا می‌خواهد (رضا).» (۵)

اقبال نیز با الهام از صوفیان سلف، مراتبی را برای سلوک فردی بیان کرده است.

از دیدگاه او تکامل ذات انسان با گذر از سه مرحله تحقق می‌پذیرد. این سه مرحله عبارت‌اند از «اطاعت»، «ضبط نفس» و مقام «خليفة اللهی». (۶) تفصیل این مرحله در کتاب «اسرار خودی» آمده است. در مرحله اول شخص سالک خود را موظف به اطاعت و فرمان‌پذیری از شریعت و گردن نهادن به احکام دینی و اعتقادات می‌داند و با بردباری و شکیبائی بسیار، بار واجبات و محرمات دین را بر دوش می‌کشد. این مرحله انرژی زیادی را از سالک می‌گیرد زیرا با اینکه وسوسه‌ها و تردیدهای کشنده‌ای نسبت به نتایج انجام واجبات و ترک محرمات دین به سالک هجوم می‌آورند، وی باید با تحمل فراوان و ایمان و سرسپردگی کامل، به تداوم انجام اعمال دینی بپردازد. اقبال سالک را در این مرحله تشبیه به شتر نموده است. وی در توصیف این مرحله در کتاب «اسرار خودی» می‌نویسد:

خدمت و محنت شعار اشتر است صبر و استقلال کار اشتر است

گام او در راه کم غوغاستی کاروان را زورق صحراستی

نقش پایش قسمت هر بیشه‌ای کم خور و کم خواب و محنت پیشه‌ای

مست زیر بار محمل می‌رود پای کوبان سوی منزل می‌رود

سر خود از کیفیت رفتار خویش در سفر صابرتر از اسوار خویش

تو هم از بار فرائض سر متاب بر خوری از عنده حسن المآب

در اطاعت کوش ای غفلت شعار می‌شود از جبر پیدا اختیار (۷)

اقبال با بیان قوانین حاکم بر طبیعت و کیهان، چنین نتیجه می‌گیرد که شخص سالک برای سامان بخشیدن به نیروهای درونی خویش، بایستی خود را تحت کنترل و التزام ضوابط شرع قرار دهد، تا بتواند بتدریج به صفات خداوند متصف شده و آنگاه وارد مرحله برتری از حیات بشود.

در مرحله دوم از تکامل، تسلط تامی بر نفس و عوارض نفسانی نظیر حب مال و مقام و زن و فرزند و نزدیکان و وطن دوستی و همچنین ترس از حوادث و بلاها و مرگ و مرض حاصل می‌شود. انجام فرائض و ترک محرماتی که در مرحله اول طراحی شده است، همچون نماز، روزه، زکات و حج و انفاق، موجب می‌گردد که نوعی غلبه بر عوامل تخریب کننده و انحلال‌آور شخصیت پدید آید. در این مرحله شخص از سطح متعارف حیات آدمیان بالاتر رفته و آرامش ویژه‌ای کسب می‌کند و در برابر محرکهای خارجی و داخلی پاسخهای متفاوتی نسبت به مردم عادی از خود نشان می‌دهد. این امر ناشی از نوعی دگرگونی ذاتی است که در اثر آن تا حدود زیادی بینش سالک نسبت به پدیده‌ها تصحیح می‌گردد و از ظن و گمان و تخمین خلاص می‌شود.

آرامش و طمانینه‌ای که در مرحله دوم یعنی «ضبط نفس»، حاصل می‌شود، چندان است که به تعبیر اقبال حتی صحنه خرابی عمومی عالم، یعنی قیامت نیز نمی‌تواند آنرا بر هم بزند. (۸)

نفس تو مثل شتر خود پرور است خودپرست و خودسوار و خودسر است  
مرد شو آور زمام او به کف تا شوی گوهر اگر باشی خزف  
هر که بر خود نیست فرمانش روان می‌شود فرمان پذیر از دیگران  
لا اله باشد صدف گوهر نماز قلب مسلم را حج اصغر نماز  
در کف مسلم مثال خنجر است قاتل فحشا و بغی و منکر است  
روزه بر جوع و عطش شبخون زند خیبر تن پروری را بشکند  
مؤمنان را فطرت افروز است حج هجرت آموز و وطن سوز است حج  
طاعتی سرمایه جمعیتی ربط اوراق کتاب ملتی  
حب دولت را فنا سازد زکات هم مساوات آشنا سازد زکات  
دل ز حتی تنفقوا محکم کند زر فزاید الفت زر کم کند  
این همه اسباب استحکام تست پخته‌ای محکم اگر اسلام تست  
اهل قوت شو ز ورد یا قوی تا سوار اشتر خاکی شوی(۹)

مرحله نهائی تکامل از نظر اقبال نیابت الهی است. در این مرحله، انسان ابتدا تحت اشراق صفات الهی همچون قدرت، علم، رحمت، جلال، جمال و عدالت و غیره اشراق قرار می‌گیرد، تا اینکه در مرحله نهائی به وسیله ذات الهی اشراق می‌شود. از پدیدارهای این مرحله، بروز قدرتهای ربانی در شخص سالک و حکمرانی بر طبیعت است، که در شکل معجزات و کرامات تجلی می‌کند. پیامبران نمونه‌های اعلاى مردان کاملی هستند، که به مرتبه نیابت الهی دست یافته‌اند.

گر شتربانی جهان‌بانی کنی زیب سر تاج سلیمانی کنی  
تا جهان باشد جهان‌آرا شوی تا جدار ملک لا بیلی شوی  
نائب حق در جهان بودن خوش است بر عناصر حکمران بودن خوش است  
نائب حق همچو جان عالم است هستی او ظل اسم اعظم است  
از رموز جزو و کل آگه بود در جهان قائم به امر الله بود  
خیمه چون در وسعت عالم زند این بساط کهنه را بر هم زند  
فطرتش معمور و می‌خواهد نمود عالمی دیگر بیارد در وجود  
صد جهان مثل جهان جزء و کل روید از کشت خیال او چو گل  
پخته سازد فطرت هر خام را از حرم بیرون کند اصنام را  
نغمه ز تار دل از مضراب او بهر حق بیداری او خواب او

زندگی را می‌کند تفسیر نو می‌دهد این خواب را تعبیر نو

هستی مکنون او راز حیات نغمه نشنیده ساز حیات

طبع مضمون بند فطرت خون شود تا دو بیت ذات او موزون شود

مشت خاک ما سرگردون رسید زین غبار آن شهسوار آید پدید (۱۰)

اقبال مرحله نهائی سلوک را «دوره اکتشاف» نیز نامیده و ویژگی این دوره را آرزوی تماس مستقیم با خداوند و جذب حیات و قدرت و کسب شخصیت آزاد معرفی می‌نماید. (۱۱)

سالک مورد نظر اقبال در پایان سلوک نباید تنها به مشاهده حقیقت بسنده کند، بلکه باید در تلاش کسب قوت و قدرت باشد. وی حتی جذباتی را که در نتیجه مشاهده حقیقت به سالک دست می‌دهد، خطری می‌داند که ممکن است سالک را به همین مرتبه راضی نموده و از ادامه سیر باز دارد:

«تنها خطری که در این جستجوی حق با آن روبروست این است که در نتیجه شادی و جذبه‌ای که از تجربه‌های مقدم بر تجربه نهائی به وی دست می‌دهد، دست از فعالیت بکشد. تاریخ تصوف شرق نشان می‌دهد که این خطری واقعی است... هدف نهائی «من» آن نیست که چیزی را «ببیند»، بلکه آن است که چیزی «باشد».» (۱۲)

اقبال توصیه می‌کند که سالک در امتداد سلوک و در مراحل مختلف آن، غنای تجارب روحانی خویش را در پرتو سه نور یا سه شاهد محک بزند. این سه نور عبارتند از: نور خویشتن، «نور دیگری» یا نور یک ولی کامل و بالاخره «نور ذات حق». اگر سالک در برابر نور ذات الهی توانست استقامت نماید و استقلال و هویت خویش را حفظ کند، آنگاه معلوم خواهد شد که به کمال نهائی خود رسیده است.

زنده‌ای یا مرده‌ای یا جان به لب از سه شاهد کن شهادت را طلب

شاهد اول شعور خویشتن خویش را دیدن به نور خویشتن

شاهد ثانی شعور دیگری خویش را دیدن به نور دیگری

شاهد ثالث شعور ذات حق خویش را دیدن به نور ذات حق

پیش این نور از بمانی استوار حی و قائم چون خدا خود را شمار (۱۳)

پی‌نوشت:

۱- «اللمع فی التصوف، صفحات ۴۲-۴۱-۲- همان، صفحه ۴۲

۳- منطق الطیر، صفحات ۲۱۵-۲۱۴

۴- رساله قشیریه، صفحات ۹۲-۹۱

5- ehT aidepolcycnE fo nigileR .loV 7, .p 413

۶- اقبال در کتاب احیای فکر دینی در اسلام مراحل تکامل زندگی دینی را سه مرحله «ایمان»، «اندیشه» و «اکتشاف» معرفی کرده است.

۷- کلیات اشعار فارسی، اقبال لاهوری، صفحات ۲۹-۳۰ [اسرار خودی]

۸- احیای فکر دینی در اسلام، صفحه ۱۳۶

۹- کلیات اشعار فارسی، اقبال لاهوری، صفحات ۳۰-۳۱ [اسرار خودی]

۱۰- همان، صفحات ۳۲-۳۳ [اسرار خودی]

۱۱- احیای فکر دینی در اسلام، صفحه ۲۲۴

۱۲- همان، صفحه ۲۲۴

۱۳- کلیات اشعار فارسی اقبال لاهوری، صفحات ۲۸۰-۲۸۱ [جاویدنامه]